

## تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌ها امری است ضروری

ح. محمود

در چند سال اخیر که بحث جامعه مدنی در ایران فراگیر شد، این انتظار وجود داشت که ره‌آورد این اندیشه‌ها و گفتگوها سازمان‌یابی قشرها، صنف‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی و پدیدار شدن سازمان‌ها و تشکل‌هایی باشد که مردم را بر پایه منافع صنفی و گروهی و سیاسی‌شان دور هم گرد آورد و ایران، آرام آرام از شکل جامعه‌ای توده‌وار به صورت جامعه‌ای متشکل و سازمان‌یافته درآید. متأسفانه باید پذیرفت که گام‌چندان مؤثری در این گستره برداشته نشد و هنوز بخش مهمی از ملت ایران یعنی مزد و حقوق‌بگیران ایرانی از سندیکاها و اتحادیه‌هایی که آنان را متشکل سازد، بی‌بهره‌اند.

سندیکاها و اتحادیه‌ها از مهم‌ترین نهادهای یک جامعه مدرن‌اند. در یک صد سال گذشته تلاش‌های کارگران و دیگر زحمتکشان ایران در راستای ایجاد سازمان‌های صنفی همواره با شکست روبرو شده است. ناتوانی ساختاری، روستازدگی، کم‌سوادگی، پراکندگی و فشار طبقه حکومت‌گر و مخالفت با هرگونه سازمان‌یابی زحمتکشان که با پشتیبانی استعمارگران خارجی توأمان بوده، ما را در وضعیتی قرار داده است که حتی از کشورهای چون ترکیه نیز در این گستره عقب‌تر بمانیم.

یکی از بنیادی‌ترین دشواری‌ها افزون بر نکته‌های یاد شده این بود که نیروهای چپ‌گرای سوسیالیست - که متأسفانه تنها نیروی سیاسی در ایران بوده که در اندیشه سازمان‌یابی کارگران و زحمتکشان بوده‌اند - همواره از بیرون می‌کوشیدند بوسیله روشنفکران، کارگران و زحمتکشان را در سازمان‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای متشکل سازند و به مجرد آنکه سازمان‌های سیاسی در اثر دگرگونی شرایط سیاسی، تحت پیگرد و سرکوب واقع می‌شدند، سندیکاها و اتحادیه‌ها نیز عملاً تحت تأثیر قرار گرفته، سازوکارشان مختل می‌شد و عملاً از داشتن کادر و رهبری محروم می‌ماندند. درون‌زا نبودن سازمان‌های زحمتکشان چشم‌اسفندیار آنها بوده است.

میلیون‌ها کارگر و کارمند ایرانی با همه کوشش‌ها و مبارزه‌ها در سال‌های اخیر دست‌آورد چندانی در کسب حقوق قانونی‌شان نداشته‌اند. صدها اعتصاب در کارخانه‌ها، بستن خیابان‌ها و تظاهرات خیابانی، رفتن به مجلس شورای اسلامی و یاری خواستن از نمایندگان، جمع‌آوری طوماری درباره خواست‌های مشخص صنفی از جمله تقاضای پرداخت مزد عقب‌مانده، اضافه‌دستمزد و یا دفاع از قانون موجود کار و مخالفت با دگرگون ساختن آن، از جمله شکل‌های مبارزاتی کارگران ایرانی بوده است.

آموزگاران و دبیران هم در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک کشور در چند ماه گذشته پا به میدان مبارزه نهادند و فصل‌نویسی در مبارزه حقوق‌بگیران گشودند. خواست‌های صنفی این بخش از زحمتکشان که آموزش و پرورش نوباوگان و جوانان ایرانی را برعهده دارند، در جامعه با پژواکی همه‌سویه روبرو شد و مدت‌ها در محفل‌های گوناگون در درون و بیرون مرزها مورد بحث و بررسی قرار گرفت. حکومت اسلامی سرانجام مجبور به عقب‌نشینی شد و با اندکی اضافه‌حقوق موافقت کرد.

آموزگاران و دبیران همانند دیگر زحمتکشان ایرانی از وجود سندیکاها و اتحادیه‌های واقعی و سراسری بی‌بهره‌اند. چند سازمان موجود که بخش کوچکی از آنها را درون خود متشکل می‌کنند، عمدتاً به جناح‌های گوناگون درون حاکمیت اسلامی وابسته‌اند و عملاً خصلت مستقل و سراسری ندارند و بیانگر واقعی منافع آنان نیستند. با آنکه اعتراض‌ها و اعتصاب‌های گسترده زحمتکشان در سال‌های اخیر بهترین موقعیت برای ایجاد سازمان‌های صنفی بوده، اما متأسفانه حتی کمترین نشانه‌ای از انجام چنین تلاش‌های سازمان‌گرانه به چشم نمی‌خورد. کارگران عموماً به شکل خودانگیخته و توده‌وار دست به اعتصاب و حتی تظاهرات خیابانی می‌زنند و پس از پایان این حرکت‌ها همچون گذشته بدون داشتن هرگونه تشکلی فعالیت‌های روزمره را از سر می‌گیرند و بصورت افراد پراکنده

و غیر متشکل بکار ادامه می دهند. آنان در بهترین حالت برای گفتگو با کارفرمایان و یا مقام‌های وزارت کار نمایندگان را بصورت موقت انتخاب می کنند.

فرهنگیان ایرانی که برآمدی مهم و تقریباً سراسری در دفاع از حقوق صنفی داشتند اگر از چند تشکل کوچک و جناحی حکومتی در بین آنان بگذریم از وضعیتی مشابه برخوردارند. با آنکه اعتراض‌های چند ماه گذشته آنان می توانست زمینه بسیار مناسبی برای شکل‌گیری سازمان‌های صنفی کارکنان آموزش و پرورش ایران باشد - بطور نمونه نگارنده فکر می کند که ایجاد انجمن‌های صنفی در سطح دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و بهم پیوستن آنها در سطح شهرها می توانست شکل مناسبی برای این سازمان یافتگی باشد و مسلماً هزینه چندانی هم برای آنان در بر نمی داشت -، متأسفانه کار چندانی صورت نگرفت. یافتن پاسخی دقیق و درست برای این پرسش که چرا زحمتکشان ایران نتوانسته‌اند در سازمان‌های صنفی‌شان متشکل شوند (گر چه در این مقاله کوشش می شود پاسخی برای این مشکل طرح گردد) یاری بزرگی در جهت‌گیری درست‌تر در امر سازماندهی آنان خواهد بود.

پس از دوم خرداد ۷۶ با آنکه گفتگو درباره جامعه مدنی همه گیر شد و با آنکه جناح اصلاح طلب مدام بر آن تأکید کرد، اما به چند دلیل یکی از مهم‌ترین بخش‌های جامعه مدنی یعنی سندیکاها و اتحادیه‌ها وضعیتی بهتر از گذشته نیافت. همانگونه که قابل درک است، مافیای قدرت در ایران که در پوشش اسلام بنیادگرایانه بخش عمده قدرت و ثروت را در اختیار دارد، با هر گونه سازمان‌یابی زحمتکشان مزد و حقوق بگیر سر مخالفت نشان می دهد و در سرکوب هر گونه تشکل تردیدی بخود راه نمی دهد. مخالفت و دشمنی جناح بازار و گروه شبه فاشیستی مؤتلفه با زحمتکشان و کارگران و کارمندان و منافع و حقوق صنفی و سیاسی آنان آنچنان آشکار و مبرهن است که نیازی به توضیح دوباره ندارد.

اما جناح «اصلاح طلب» هم هر گونه تشکلی را تنها زیر رهبری خود می پذیرد و چون اساساً به سبب ماهیت‌اش، در زمینه حقوق اجتماعی زحمتکشان از حساسیت چندانی برخوردار نیست، سد و مانعی آشکار بر سر راه سازمان‌یابی زحمتکشان ایران است. زحمتکشان ایرانی هم که از یکسو چماق سرکوب و زندان و فقر و بیکاری را در صورت فعالیت‌های صنفی پیش روی می بینند و از دیگر سو با پراکندگی و ضعف ساختاری و کم‌تجربگی تشکیلاتی روبرویند، نتوانسته‌اند تا کنون در راستای ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های‌شان گام‌هایی هر چند کوچک به پیش بردارند.

سندیکاها و اتحادیه‌ها در جامعه مدرن در تقسیم عادلانه‌تر قدرت و ثروت نقش مهمی ایفاء می کنند. حکومتگران در ایران که در انحصار این هر دو در دست خود می کوشند، با همه توان و نیرو با استفاده از همه ابزارهای سرکوب آگاهانه از تشکیل و ایجاد چنین سازمان‌های مدنی جلوگیری کرده‌اند. کارنامه حکومت اسلامی در این گستره از رژیم پهلوی رضایت‌بخش‌تر نیست.

بر وفق آمارهای منتشر شده بیش از ۶۰٪ مردم ایران در زیر خط فقر بسر می برند. بدون تردید بخش مهمی از این افراد را کارگران بخش‌های صنعت (بویژه کارگران کارگاه‌های کوچک)، خدمات و کشاورزی و همچنین کارمندان و آموزگاران و دبیران تشکیل می دهند. حکومت اسلامی - که وعده‌های عدالت اجتماعی دولتمردانش در نخستین سال‌های انقلاب هنوز از یادها نرفته - چنان وضعیتی در زمینه اختلاف‌های طبقاتی و شکاف میان ثروتمندان و قشرهای کم درآمد پدید آورده که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه است.

هنگامی که این وضعیت را بر بی‌سازمانی و عدم وجود تشکل‌های صنفی زحمتکشان بیافزاییم به ژرفای فاجعه بیشتر پی خواهیم برد. واقعیت آشکار آن است که هیچ گروه و جناحی در حاکمیت اسلامی ایران در اندیشه و غم مردم زحمتکش و مزدبگیران و حقوق بگیران نیست. این تصادفی نیست که حتی در مجلس ششم که اکثریت مطلق آن را نمایندگان «اصلاح طلب» تشکیل می دهند، برای

نمونه حتی یک قانون در عرصه دفاع از حقوق صنفی و سیاسی کارگران و زحمتکشان به تصویب نرسیده است و با آنکه در اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی با روشنی بر آزادی تشکل‌های صنفی تأکید شده، در جامعه کمتر نشانه‌ای از این آزادی‌ها می‌توان سراغ گرفت.

زحمتکشان ایرانی باید به این آگاهی برسند که در راستای کسب حقوق از کف رفته‌شان بپای خیزند و این خود آنها هستند که باید برای سازمان‌یابی و ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های‌شان دست به کار شوند؛ کاری که مستلزم تدارکات تبلیغی، ترویجی و سازمانی است.

گرچه این راهی خواهد بود پر سنگلاخ و ناهموار و دشوار اما تنها راه ممکن همین است. مبارزه در راه تقسیم عادلانه‌تر ثروت و قدرت یعنی عدالت اجتماعی و دمکراسی و پذیرفتن هزینه‌های آن بر فقر و بدبختی مدام و گرسنگی روزمره کودکان ترجیح دارد. در این مبارزه بدون شک، آن افرادی که در دهه‌های گذشته در مبارزات صنفی و سیاسی زحمتکشان تجربه‌هایی بدست آورده‌اند نقش و وظیفه مهم‌تری بر عهده دارند.